



«حقوق‌بشر» امروزه دستاویزی برای به راه انداختن نبردهای فکری، ارزشی و هویتی است که معمولاً به دلیل نداشتن مظاهر اصلی و عادی یک جنگ متعارف و محسوس نبودن خونریزی و کشتار، از هنجارهای حقوق توسل به زور و درگیری‌های مسلحانه نیز مصون است و بی‌محایا بر قلبها و اندیشه‌های مردمان مشرق‌زمین وارد می‌شود. فراتر از این ایده، اساس و مبنای شکل‌گیری نظام مذکور چیزی جز تحمیل هویت و فرهنگی بی‌دلیل نیست که حمایت از حقوق‌بشسر و دموکراسی یکی از معین و مسلط بر دیگر ملت‌ها و هویت‌ها نیست. بر این اساس بی‌دلیل نیست که حمایت از حقوق‌بشسر و دموکراسی یکی از ستون‌های اساسی راهبردهای امنیت ملی برخی کشورها نظیر آمریکا به حساب می‌آید. به طور کلی، نهادها، از جمله منابع قدرت نرم بوده و محدود به ملاحظات سازمانی درون ملی نخواهند بود. نهادهای بین‌المللی در معنای وسیع آنها یعنی همه نهادها، شکلی، سازمان‌های دولتی و غیردولتی، معاهدات، عرف‌ها و اصول کلی حقوقی، می‌توانند در خدمت تولید، بازتولید و حتی نبرد قدرت نرم بازیگران مختلف قرار گیرند. حال تأکید بر «قابلیت شکل‌ه‌ی به اولویت‌های بین‌المللی» نشان می‌دهد

«وطن امروز» از جایگاه حقوق‌بشر در مهم‌ترین سناریوی راهبردی واشنگتن گزارش می‌دهد

از اهرم بازیابی ارزش اخلاقی تا نفوذ در کشورها

- حسن حنیف

لازم برای سیاست داخلی و خارجی دولتها شمرده می‌شود. از این رو سیاست حقوق‌بشر گرایانه آمریکانیز سه‌م چشمگیری در استحکام هژمونی آمریکا داشته‌است. یکی از دلایل اساسی شکست اتحاد جماهیر شوروی در برابر ایالات متحده، تفاوت ماهیت نرم‌افزارهای راهبردی آنها بود. به سخن دیگر، جاذبه لیبرالیسم آمریکادر اندهان عمومی جهان بسیار بیش از کمونیسم شوروی بود. فروپاشی شوروی نشان داد در کشورهایی که به ظاهر در ادوگاه شوروی کمونیستی قرار داشتند، سطح نارضایتی عمومی، بویژه در دهه‌های پایانی حیات اتحاد شوروی، بسیار بالاتر از آن چیزی بود که رهبران پیشین شوروی می‌پنداشتند. از سوی دیگر، گفتمان دموکراسی و حقوق‌بشر چنان جایگاهی پیدا کرد که کسانی چون «فرانسیس فوکویاما» معاون وزارت خارجه آمریکا در دوران بوش پدر، با‌طرح نظریه‌ای شگفت‌انگیز با عنوان «پایان تاریخ» گفت‌والات بلوک مشرق را نشانه پیروزی نهایی لیبرال – دموکراسی در نبرد تاریخی عقاید و نقطه پایان تکامل ایدئولوژیک بشریت دانست. امروز گفتمان حقوق‌بشر، اصول بنیادینی چون اصل حاکمیت، اصل عدم مداخله و اصل برهیز از کاربرد زور را به چالش کشیده است؛ چنانکه به نظر کارشناسان، کشورهای عضو سازمان ملل متحد با ایجاد مکانیسم‌های بین‌المللی و منطقه‌ای به منظور تضمین رعایت شدن قواعد مربوط به حفظ حقوق‌بشر به این نتیجه رسیده‌اند که دخالت در امور یک کشور خاص، اگر تخلفات سنگین و مهمی در سطحی گسترده انجام شده باشد، یکسره توجیه‌پذیر است و در چنین وضعی سازمان ملل متحد مجاز است در کشور مورد نظر مداخله خویش در عمل، این قدرت‌های بزرگ هستند و پیشاپیش همه آمریکا که همگام با منافع خود مسؤلیت مداخله را به عهده گرفته‌اند و زیر پوشش پشتیبانی از حقوق‌بشر، از مرزهای مورد نظر سازمان ملل فراتر رفته‌اند. امروز اگر تأکید بر حقوق‌بشر تکیه‌گاهی استوار برای تداوم هژمونی آمریکا باشد، گریز از معیارهای حقوق‌بشر نیز به همان اندازه برای هژمونی آمریکا چالش تلقی می‌شود. به این‌که دولت آمریکا در جهان امروز – با پروپاگاندا رسانه‌ای- از حامیان حقوق‌بشر شمرده می‌شود اما یکجانبه‌گرایی اخیر آمریکا بویژه از زمان اشغال عراق

حساب آورده است. البته باید گفت ارزش‌های فرهنگی، یکی از محرک‌های اصلی در سیاست خارجی آمریکاست که در کنار فاکتورهای دیگری به عنوان مکمل‌های تأثیرگذار در دیپلماسی آمریکا نقش دارد. در واقع، با پایان جنگ سرد سیاست خارجی حقوق‌بشری آمریکا وارد مرحله جدیدی شد. در این دوران آمریکا با اعلام پیروزی در مقابل کمونیسم، خود را به عنوان قدرتی آزادی‌خواه و ارمنان‌آور حقوق‌بشر به جهانیان معرفی کرد. دکترین حقوق‌بشر از گذشته تاکنون نقش عمده‌ای در سیاست خارجی آمریکا داشته است. آمریکا در این زمینه خود را یکی از حامیان حقوق‌بشر معرفی کرده است اما در واقع از آن به عنوان ابزاری در جهت مداخله و محدود کردن کشورهای مخالف خود استفاده می‌کند. در این حوزه «جیمی کارتر» حقوق‌بشر را «کلیدی‌ترین مفهوم» و «گرانی اصلی» سیاست خارجی آمریکا معرفی می‌کند و معتقد است با گسترش حقوق‌بشر و دموکراسی در سراسر جهان امنیت آمریکا افزایش می‌یابد و ایالات متحده از این طریق می‌تواند پرستیژ اخلاقی از دست رفته‌اش را باز یابد. همچنین تحت‌قوانین بین‌المللی، ایالات متحده حق قانونی و مسؤولیت برای ترویج حقوق‌بشر می‌یابد.

■ **حقوق‌بشر در هژمونی آمریکا**

هژمونی در روابط بین‌الملل به گونه‌ای از سلطه اشاره دارد که مبتنی بر رضایت زیردستان باشد. بر پایه نظریه «ثبات هژمونیک» ثبات جهان بسته به وجود ثبات‌دهنده‌ای است که نیروی هژمونیک داشته باشد. رهبر هژمون باید دارای شرایطی باشد که مهم‌ترین آنها عبارت است از:

- ترویج اقتصاد لیبرال در برابر سیاست‌های اقتصاد حمایتی
- کنترل بر مواد خام، بازار، سرمایه و نرخ ارز
- کنترل بر تسلیحات نظامی بویژه تسلیحات هسته‌ای
- داشتن آزمانی مردم‌پسند چون حقوق بشر و دموکراسی.
روشن است شرط چهارم، یعنی داشتن نرم‌افزار دلخواه در سطح جهانی، شرطی تعیین‌کننده در تداوم ثبات هژمونیک است، زیرا اگر این نباشد عنصر کلیدی رضایت از رهبر هژمون که لازمه ثبات هژمونیک است، حاصل نخواهد شد. امروز نرم‌افزارهایی چون حقوق‌بشر و دموکراسی مطلوب‌ترین نرم‌افزار

انواع کنش انسانی و سیاست‌گذاری‌های جنسی در جامعه

می‌توانند به صورت همزمان در تقویت یا تضعیف یک کنش تأثیر کنند یا در کشاکش با یکدیگر در عمل یا ترک یک رفتار قرار گیرند.

برای روشن‌تر شدن این نظام تحلیلی، اضافه کردن این نکته ضروری به نظر می‌رسد که در جهان امروز چه در ایران و چه در خارج از آن بخش عمده رفتارهای انسان برآمده از ۲ شق آخر است و افراد در بسیاری از رفتارهای خود به‌اندستایی به ارزش یا هدف خاصی نیستند، بلکه رفتار آنها بر اساس علائق و امیال و خواست‌های لحظه‌ای آنها یا تکرار رفتارهای دیگران را رفتارهای پیشین بدون هدفی خاص است. حال با این نظام تحلیلی از انواع کنش‌ها می‌توان به تبیینی صحیح‌تر از علل کنش‌های فردی و اجتماعی پیرامون مساله جنسیت در جامعه پرداخت. در واقع کنش‌های افراد در این زمینه نیز بیشتر از آنکه برآمده از تغل معطوف به هدف یا ارزش باشد، برآمده از احساسات و جامعه پیرامون و تجربه زیست‌مان است. برای مثال پدیده‌ای مانند نوع پوشش و میزان پوشاندگی آن به عنوان یک موضوع پیرامونی جنسیت بیشتر از اینکه برآمده از تغل افراد در منافع و مضار انواع پوشش، یا ارزش‌هایی مانند عفاف و غیرت باشد، برآمده از فضای زندگی جدید و تجربه زیست

افراد از رسانه‌ها، ارتباطات، تفریحات و… است. هر چند ارزش‌ها و اهداف نیز در شکل‌گیری این سبک پوشش نقش بازی می‌کنند اما خود آنها نیز می‌توانند متأثر از آن تغییر شکل داده و قالبی جدید بگیرند. برای مثال ارزشی مانند حفظ عفاف در رابطه دیالکتیک میان زیست جدید و پوشش جدید معنا و شکلی تازه می‌یابد. حال اگر بعد از این مقدمه مختصر سراغ بحث سیاست‌گذاری

برویم، متوجه می‌شویم در جامعه مدرن و مخاطبان امروزی این سیاست‌ها برای تغییر در کنش‌ها و رفتارهای جنسی باید متوجه ۲ نوع کنش ۳ و ۴ بود. و این در حالی است که بسیاری از سیاست‌ها در جهت افتاح و تعلیل است که بیشتر مربوط به ۲ نوع کنش یک و ۲ است. فی‌المثل در تغییر یا حفظ وضع پوشش باید وزن بیشتر توجه را در ایجاد گرایشات احساسی افراد و تغییر در تجربه زیست افراد قرار داد تا توجه روی تعلیل و افتاح در زمینه اهمیت موضوعاتی چون حجاب در تحکیم خانواده و ابزار نشدن زن محجبه و… یا تبلیغ ارزش‌هایی چون عفاف و غیرت– که البته همه این امور ضروری برای مقاصد نقش کوچک‌تری در این جریان بازی می‌کنند. برای مثال در جامعه‌ای که نظام الگویی آن بر اساس بازیگران و خواننده‌ها شکل گرفته است و نظام زبانشناختی آن در پوشش در تن‌نمایی و برهنگی است و علاقه‌مندی و احساسات مردم را اموری اینچنین هدایت می‌کند، توقع حفظ نظام پوشش گذشته و حتی ارزش‌های گذشته را نمی‌توان داشت (حال شما به برنامه‌های میهمان‌محور برخط‌ب صداوسیما دقت کنید و طیف شفلی افرادی که معمولاً میهمان آنها هستند). یا در نمونه‌ای دیگر در شهری بزرگ با برج‌ها را چند ده واحدی که در آن همسایه، همسایه را نمی‌شناسد و اتفاقاً توسط دولت نیز ساخته شده است، توقع همان کنش‌های جنسی گذشته را نمی‌توان داشت که در خانه‌های یک طبقه و ۲ طبقه در تهران ۴۰۰۵۰ سال پیش جریان داشت. در پایان می‌توان گفت باید در سیاست‌گذاری پیرامون موضوعات حول جنسیت متوجه لایه‌های پنهان این امر بود و علاج بسیاری از معضلات جنسی را در ریشه‌هایی پیدا کرد که اتفاقاً اصلا ظاهری جنسی ندارند؛ همانند اقتصاد و سیاست، گذران اوقات فراغت و شهرسازی و…

کمیل حسینی: بسیار واضح است برای ایجاد وضعیتی جدید، تغییر یا استمرار آن، باید علل آن را شناسایی کرد و عواملی که باعث شکل‌گیری وضعیت کنونی در این قالب و مشخصات شده است یا عواملی که باعث تغییر شکل و دگرگونی آن در طول زمان شده است یا احیاناً علل حذف و نابودی‌اش را شناخت. در یک جامعه نیز اوضاع به همین صورت است و برای تغییر در یک جامعه، شناسایی سازوکارهای مؤثر در آن نقش اساسی دارد. یکی از اجزای اصلی این پازل و شاید اصلی‌ترین بخش آن، شناسایی درست از نحوه کنش انسانی است و در واقع بسیاری از روانشناسان و جامعه‌شناسان تلاش در فهم چگونگی این کنش انسانی کرده‌اند و نظرات مختلفی را ارائه کرده‌اند. ما در اینجا تلاش

داریم با پرداختن مختصر به یکی از نظریات روشنگر در زمینه انواع کنش انسانی، به تحلیلی از کنش‌های پیرامون موضوع جنسیت در انسان بپردازیم و بحثی کوتاه در زمینه سیاست‌گذاری در این موضوع داشته باشیم. کنش‌های انسانی طیف وسیعی از رفتارها را تشکیل می‌دهد. می‌توان در یک تقسیم‌بندی، سر این دو طیف را از خودگاه تا خودگاه تقسیم‌بندی کرد. برخی رفتارها و کنش‌های انسان گرایش به سمت ناخودگاه دارد و برخی خودگاه است و تعدادی نیز در میانه این طیف قرار دارد. این ناخودگاه بودن می‌تواند ناشی از نشست احساسات، اعتقادات و ارزش‌ها و حتی آموخته‌های خود به خود در ضمیر انسان باشد. حال برای مشخص‌تر شدن بازیگران سازنده این طیف رفتاری به تقسیم‌بندی دیگری در زمینه علل کنش‌های انسانی می‌پردازیم. در این تقسیم‌بندی تحلیلی کنش‌های انسانی دارای ۴ مبناست. ۱- کنش‌های معطوف به ارزش: کنش‌هایی که فرد آنها

را برای دستیابی و تحقق ارزشی برمی‌گزیند. برای نمونه فرد برای محقق کردن ارزش راستی یا کمک به سالمند، بدون هیچ چشمداشت مادی و معنوی، رفتاری را انجام می‌دهد و تنها برانگیزاننده آن تعلق خاطر به این ارزش است.

۲- کنش‌های معطوف به هدف: کنش‌هایی که فرد آنها را برای دستیابی به اهدافی مشخص انتخاب می‌کند. در این نوع کنش، فرد هدفی را که معمولاً برآمده از منافع مادی و معنوی، فردی یا اجتماعی است مدنظر دارد و برای دستیابی به آن برنامه‌ریزی و مطابق آن عمل می‌کند؛ مانند فردی که برای خرید ماشین برنامه‌ریزی و کار می‌کند. ۳- کنش‌های عاطفی: کنش‌هایی که فرد آنها را نه در راستای هدف یا ارزش، بلکه تنها برآمده از احساس، گرایش و حب و بغضی بروز داده است. مانند فردی که در حال عصبانیت فریاد می‌زند یا دیگری که به دلیل تنفر از شخصی حاضر به معامله با او نمی‌شود.

۴- کنش‌های عادی/ سنتنی: کنش‌هایی که فرد آنها را از زندگی روزمره در محیط پیرامون اعم از خانواده و اجتماع آموخته است. این کنش‌ها طیف وسیعی از رفتارها را در بر می‌گیرد؛ از طرز راه رفتن و خندیدن تا برخی سنت‌های ملی مانند چیدن سفره هفتسین.

می‌توان گفت این تقسیم‌بندی از انواع کنش تقربیا جامعیت دارد و نمی‌توان کنش‌های انسانی دیگری خارج از این چارچوب پیدا کرد؛ مگر برخی رفتارهای تقریباً خود به خود مانند بسته شدن پلک در زمان نزدیک شدن چیزی یا اموری شبیه به آن و البته این ۴ دسته تحلیلی از کنش بر روی یکدیگر تأثیر و تأثر متقابل نیز دارند و البته

واشنگتن پیشرو در اعدام بیگناهان

شد، ایالت تگزاس با بیشترین تعداد اعدام در صدر جدول اعدام‌ها در آمریکا قرار گرفته و بعد از آن لوکلاهما نیز نسبت به سرانه جمعیت، بالاترین نرخ اعدام را در آمریکا دارد. گفتنی است با وجود حکم صادره دیوان عالی آمریکا در سال ۲۰۰۵ که به‌واسطه آن، اعدام نوجوانان در تمام ایالات آمریکا منع شد اما آمار ویژه‌ای در ارتباط با صدور و اجرای احکام اعدام در آمریکا جلب توجه می‌کند اما هنوز به احکام اجرا شده برای متهمان نوجوان بوده که در زمان صدور حکم اعدام، متعلق به ۱۸ سال نیز نرسیده بودند. واشنگتن‌پست در گزارشی که به بررسی روند اعدام در آمریکا از سال‌های ۱۹۷۷ به بعد (پس از صدور حکم محدودیت اعدام‌ها توسط دیوان عالی آمریکا) پرداخته است، اشاره می‌کند با وجود اینکه در سال ۱۹۷۶ دیوان‌عالی آمریکا حکمی را صادر کرد که بر اساس آن صدور حکم اعدام برای متهمان و مجرمان باید تحت شرایط بسیار خاص اجرا شود اما پس از آن تا اواخر سال ۲۰۱۴ حدود یکهزار و ۴۰۰ نفر اعدام شده‌اند که البته هزاران نفر دیگر نیز همچنان در صف اعدام هستند و حکم اعدام خود را دریافت کرده‌اند. در این میان، ایالت تگزاس با ۵۱۵ مورد اجرای حکم اعدام در تمام این مدت رتبه نخست را در میان ایالت‌های آمریکا به خود اختصاص داده است. لوکلاهما با ۱۱۱ مورد در رتبه بعدی قرار دارد و پس از آن ویرجینیا با ۱۱۰ مورد قرار گرفته است. این ۳ ایالت بیش از نیمی از تمام اعدام‌های آمریکا را در مدت حدود ۳۵ سال گذشته به خود اختصاص داده‌اند. گفتنی است حدود ۳۴ درصد از افراد اعدام شده در این مدت را رنگین‌پوستان تشکیل می‌دهند که این مساله



بیانگر میزان نژادپرستی در ایالات متحده علاوه بر نقض حقوق‌بشر است. برای روشن شدن شدت این فاجعه در آمریکا (که غرب آن را مورد دموکراسی و حقوق‌بشر می‌داند)، این رقم ۳۴ درصدی را باید با نسبت سیاهپوستان در کل جمعیت آمریکا مقایسه کرد. سیاهپوستان حدود ۱۲ درصد از جمعیت آمریکا را تشکیل می‌دهند و این در حالی است که ۳۴ درصد از اعدام‌ها به آنها تعلق دارد. علاوه بر این مشخص شده بسیاری از کسانی که طی مراحل قانونی در آمریکا با حکم اعدام مواجه شدند، به دلیل تعصبات نژادی حاکم در هیات منصفه دادگاه‌شان بوده و این ریشه در ساختار تشکیل این قبیل هیات‌ها دارد. با توجه به موضوع نژادپرستی در آمریکا در موارد متعددی درگاه سیاهپوستان با هیات متوجه کاملاً سفیدپوست تشکیل شده که خود این موضوع باعث نتایج نژادی غیر قابل جبرانی در این دادگاه‌ها شده است. این اقدام آمریکا نقض آشکار مفاد ۹ و ۱۰ اعلامیه جهانی حقوق‌بشر است که در آنها تأکید شده است: «هیچ احدی نباید مورد توقیف، حبس یا تبعید خودسرانه قرار گیرد.» و «هر انسانی سزاورا و مستحق دسترسی کامل و برابر به دادرسی آشکار و عادلانه توسط دادگاهی بی‌طرف می‌است. استقلال سال ۲۰۱۲ میلادی، ۴۲ نفر در مجموع، در ایالات متحده اعدام شدند و ۳ هزار و ۱۴۶ نفر نیز در انتظار اجرای آن به سر می‌برند. برای نمونه اعدام ۲ زندانی، جک جونز و مارسل ویلیامز، در یک روز با تزریق داروی مرگ‌آور انجام شد و این در حالی است که اجرای حکم اعدام در یک روز آخرین بار در اول قرن بیست‌ویکم در این کشور اجرا شده‌بود.افتاح به بار آمده توسط دستگاه قضایی آمریکا در جریان اعدام «کلیتون لاکت» که در سال ۲۰۰۰ به جرم قتل محکوم به اعدام شده بود، یکی از این موارد است. به نحوی که برای نخستین‌بار قرار بود این سیاهپوست آمریکایی با استفاده از روش تزریق مواد سمی مرگبار، اعدام شود، در حالی که مواد سمی موجدات شکنجه را قبل از مرگ وی مهیا کرد و به یک جنجال رسانه‌ای و سیاسی در آمریکا تبدیل شد. این جنجال تا آنجایی ادامه پیدا کرد که باراک اوباما، رئیس‌جمهوری سابق آمریکا مجبور شد فرمان بازنگری در روند اجرای این حکم، را صادر کند. رئیس‌جمهوری آمریکا همچنین در اظهارات خود در ارتباط با همین پرونده به این مساله نیز اذتیراف کرد که در آمریکابسیاری افراد هستند که حکم اعدام خود را دریافت کرده‌اند اما بعداً مشخص شده بیگناه‌ه‌اند.»